

## زمانی برای اعتماد

### درس ۶، اعتماد به امید

استیفن جی. نیکولز

نمی‌دونم آیا تا حالا چیزی درباره‌ی «آداجیو» اثر آلبینونی شنیدید؟ این یه قطعه‌ی موسیقی از قرن بیستمه؛ اما آلبینونی، آهنگسازِ شیه که در قرون گذشته زندگی می‌کرد و توسط آقایی به نام رمو جانتوتو کشف شد که خودش هم آهنگساز و موسیقیدان بود. او ادعا کرد که «آداجیو» رو در خرابه‌های درسین، بعد از جنگ جهانی دوم پیدا کرد. داستان‌اش عالیه. این یه قطعه‌ی موسیقی زیباست. زیباییِ محضه.

«آداجیو» اثر آلبینونی. این یه داستان عالی درباره‌ی آینده که چیز زیبایی رو در خرابه‌های بعد از مصیبت جنگ جهانی دوم پیدا کنید؛ اما وقتی مورخان موسیقی سعی کردند این گزارش رو تأیید کنند؛ نتوانستند این کار رو بکنند. احتمالاً این آثار موسیقی، توسط رمو تصنیف شده؛ ولی این اسم همچنان باقی مونده.

همچنان به‌عنوان «آداجیو» اثر آلبینونی در نظر گرفته می‌شه. یه چیزی در روح انسان هست که می‌خواد امید رو پیدا کنه؛ می‌خواد به‌نوعی از بین خرابه‌ها، امید رو بیرون بیاره؛ حتی اگه این امید باید ابداع بشه. حُب، وقتی ما درباره‌ی اعتمادمون به امید صحبت می‌کنیم، درباره‌ی چیزی صحبت نمی‌کنیم که باید خلقش کنیم یا چیزی که باید ابداع کنیم. درباره‌ی یه چیز قطعی صحبت می‌کنیم. در جلسه‌ی گذشته سعی کردیم دوران کنونی زندگی مون رو بررسی کنیم و بدونیم باید چه واکنشی به این دوران نشون بدیم؛ و می‌خوام درباره‌ی امید صحبت کنم. می‌خوام به متن اول یوحنا باب ۳ بریم. می‌خوایم سه آیه‌ی اول رو با هم بررسی کنیم؛ این متن درباره‌ی چیزی به ما می‌گه که گاهی الهیدانان پِش می‌گن، «رویای پُربرت».

در واقع، یکی از متون انگشت‌شماره که مورد علاقه‌ی دکتر اسپروله؛ اون قدر علاقه داره که یکی از سرودهاش، «جلال بر آن قدوس»، بر اساس این متنه. سرود هایلند که از رویای پُربرت الهام گرفته. حُب، در اول یوحنا باب ۳، آیه‌ی ۱، اینو می‌خونیم: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت. ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید. و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنان که او پاک است.»

ببینید یوحنا اینو چطوری شروع می‌کنه؟ حتی نمی‌تونه محبت خدا رو کاملاً توصیف کنه. فقط می‌تونه بگه، «ملاحظه کنید چه نوع محبت»؛ محبت خدا به ما باعث شد پسرش رو برامون بفرسته؛ اون قدر این محبت زیاده که یوحنا حتی نمی‌تونه توصیف‌اش کنه؛ اما صرفاً پِش اشاره می‌کنه. قابل وصف نیست. در وصف نمی‌گنجه. پس محبت خدا رو داریم. نتیجه‌ی محبت پدر چیه؟

نتیجه‌اش اینه که ما فرزندان خدا هستیم. در واقع، از بسیاری جهات، این چند آیه، مطالعه‌ی فعلی «بودن» هست. ما این چنین بودیم؛ که در واقع، این متن خیلی در موردش صحبت نمی‌کنه، بلکه این طور فرض می‌کنیم. ما این چنین بودیم. ما این چنین افرادی بودیم؛ و چنین افرادی خواهیم بود. پس، ما چی بودیم؟

فرزندان غضب بودیم. پولس در افسسیان باب ۲، ما رو این طور توصیف می‌کنه. ما به طور خودکار تمایل نداریم چنین تفکری رو به عنوان انسان، در مورد خودمون داشته باشیم. ما تمایل داریم بر شأن و مقام انسان تأکید کنیم، نه ضرورتاً بر فساد و تباهی کامل انسان؛ اما چنان که می‌بینید و حقیقت اینه که ما فرزندان غضب بودیم.

مورد غضب خدا بودیم. چنین افرادی بودیم. خدا در زمان کامل، پسرش رو فرستاد که برای ما بمیره. حتی زمانی که دشمنان او بودیم؛ مورد خشمش بودیم؛ مسیح برای ما مُرد. پس فرزندان غضب بودیم، اما حالا فرزندان خدا هستیم. دیگه از خدا جدا نیستیم. حالا با او آشتی کردیم و به حضورش اومدیم. این هویت ماست. چقدر شگفت‌انگیزه. یوحنا آزمون می‌خواد که اینجا مکث کنیم. ما فرزندان خدا نامیده شدیم، «و چنین هستیم.» این برای اعتمادمون کافیه، این طور نیست؟ شما فرزند خدا هستید، بنابراین اعتماد کنید؛ اما چیزهای بیشتری برای گفتن داره. پس می‌گه، «از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد.» حالا، اینجا منظورش چیه؟

مشخصاً دنیا ما رو می‌شناسه. اون‌ها می‌دونند ما وجود داریم. جسم ما رو می‌بینند. با ما رابطه دارند. با ما صحبت می‌کنند. می‌دونند که ما اینجا هستیم. منظورش اینه که ما رو درک نمی‌کنند. نمی‌دونند دنبال چی هستیم. نمی‌دونند چطوری زندگی می‌کنیم. نمی‌دونند ارزش هامون چیه؛ ارزش‌هایی که برعکس ارزش‌های اون‌هاست. پس «من حتی نمی‌دونم شما کی هستید.

شما از یه سیاره‌ی بیگانه اومدید. حتی زبان تون رو نمی‌فهمم.» یوحنا سعی می‌کنه اینو بگه. چرا دنیا ما رو نمی‌شناسه؟ چون دنیا «او را نشناخت.» در جلسه‌ی گذشته، درباره‌ی دیتریش بونهافر صحبت کردیم. بونهافر می‌گفت مسیح به این دنیا اومد و دنیا اونو بیرون کرد؛ اونو روی صلیب بُرد؛ نمی‌خواست کاری باهاش داشته باشه؛ و نمی‌خواست کاری با پیغامش داشته باشه؛ و نمی‌خواست کاری با انجیلش داشته باشه. پس دنیا ما رو نمی‌شناسه، چون اونو نشناخت. بیگانگانی که به این دنیا انداخته شدیم.

بعد یوحنا در ادامه می‌گه، «الان فرزندان خدا هستیم.» اینو به ما گفته بود. فقط دوباره تأکید می‌کنه. پس الان فرزندان خدا هستیم و «هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود.» من این کلمات رو دوست دارم. به نظرم، این کلمات رو باید روی پیشونی‌مون بزنیم. این کلمات خیلی به ما کمک می‌کنند که نسبت به هم صبور باشیم: «هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود.»

چطور ممکنه این در اختلافات کوچیکی که بین ما ایجاد می‌شه، کمک‌مون نکنه؛ اختلافاتی که در کلیسامون ایجاد می‌شه؛ اختلافاتی که در خانواده‌مون ایجاد می‌شه. والدین باید هر دفعه که به بچه‌هاشون نگاه می‌کنند، اینو به خودشون بگن. «آنچه خواهند بود، هنوز ظاهر نشده است.» «آنچه خواهند بود، هنوز ظاهر نشده است.» اون‌ها میان و احمقانه‌ترین کار رو جلوی

چشم‌تون انجام می‌دن. می‌دونید اولین چیزی که به فکرتون می‌رسه، باید چی باشه؟ «آنچه خواهند بود، هنوز ظاهر نشده است.» این می‌تونه خیلی تسلی بخش و اطمینان بخش باشه.

همچنین باید نسبت به خودمون صبور باشیم. آنچه خواهیم بود، هنوز ظاهر نشده. اصلاً منظورم این نیست که این بهونه‌ای برامون باشه که از گناه خودمون یا دیگران چشم‌پوشی کنیم؛ بلکه یادآوری می‌کنه که هنوز چیزی که باید باشیم، نیستیم. ما الآن فرزندان خدا هستیم، اما هنوز اون کسی که باید باشیم، نیستیم. من باید به‌عنوان معلم دانشجوها، اینو به خودم بگم. «آنچه خواهند بود، هنوز ظاهر نشده.» آنچه خواهند بود، هنوز ظاهر نشده؛ این هفت کلمه در اول یوحنا، خیلی دلگرم‌کننده‌اس.

و بعد اینو می‌گه. چنین کسی خواهیم شد: «مانند او خواهیم بود.» ما مانند او خواهیم بود. پولس در قرنتیان می‌گه؛ درباره‌ی اینکه چطوری وارد رابطه با مسیح شدیم، صحبت می‌کنه؛ و می‌گه ما «از جلال به جلال» تبدیل شدیم. به‌نوعی می‌تونید مسیر حلزونی رو به بالا رو تصور کنید که وقتی به مسیح نگاه می‌کنیم؛ و صادقانه به مسیح نگاه می‌کنیم؛ و اجازه می‌دیم تفکر مسیح، مطابق آنچه در صفحات کتاب مقدس می‌بینیم، بر ما منعکس بشه؛ قسمت‌هایی رو می‌بینیم که باید اصلاح بشه.

بعد چی کار می‌کنیم؟ دوباره به کتاب مقدس نگاه می‌کنیم و قسمت‌های بیشتری رو می‌بینیم. بعد دوباره به کتاب مقدس نگاه می‌کنیم و قسمت‌های بیشتری رو می‌بینیم؛ و به‌عنوان مسیحی، بالغ‌تر می‌شیم.

بیشتر شبیه مسیح می‌شیم؛ اما یه روزی، کاملاً مانند او خواهیم بود. یکی از کلمات جان‌اتان ادواردز که مورد علاقه‌ی منه، کلمه‌ی خیلی عمیقیه. کلمه‌ی «برداشتن موانع». این یکی از کلمات مورد علاقه‌ی منه. ادواردز می‌گه وقتی به آسمان پریم، موانع ما برداشته می‌شه. این عالی نیست؟

من تصور می‌کنم که مثل یک بطری بزرگ پاک‌کننده، همه‌ی گناهان ما رو برمی‌داره. او درباره‌ی این صحبت می‌کنه. الآن ما مسدود شدیم. شورای دورت، ادبیات فوق‌العاده‌ای هستند که از دهه‌ی ۱۶۱۰ به ما رسیدند و مباحثاتی با جیکوب آرمینیوس و آغاز نهضت آرمینیوسی و اعتراضاته؛ و واکنش کلون‌گرایان، دورت‌رکتیز نامیده شد؛ که به‌طور خلاصه می‌گیم، دورت. شورای دورت، کفاره‌ی محدود و نکات بحث‌برانگیز کلون‌گرایی رو بررسی می‌کنه. در «تولپ» به انگلیسی، نکته‌ی بی‌ومه؛ اما در واقع، در دورت، نکته‌ی دُومه. ترتیب‌اش برعکس شورا هست: در واقع، «آلتپ» هست؛ کلمه‌اش این نیست؛ پس می‌گیم «تولپ»؛ اما در دورت، این بند فوق‌العاده رو داریم.

که می‌گه، «حتی سفیدترین ردهای ما هم لکه‌داره.» حتی کارهایی که با نیت پاک انجام شده؛ و با سعی تمام و وفاداری به کتاب مقدس انجام شده و نمایان شده؛ سفیدترین ردهایی که برای قدردانی از فدیهمون در مسیح ارائه می‌کنیم؛ و سعی می‌کنیم شاگردان مطیع باشیم، «حتی سفیدترین ردهای ما، لکه‌دارند.» پس دوباره برای آموزش، به صلیب پناه می‌بریم؛ حتی به‌عنوان مسیحی؛ اما یه روز در آسمان، بی‌لکه خواهیم بود؛ ردای کاملاً سفید خواهیم داشت و موانع ما برداشته خواهد شد.

یه روز، مانند او خواهیم بود. این رویای پُربرکتیه. این اُمیده. آگوستین، در شهر خدا، در مورد این سعادت صحبت می کرد. و وقتی از همه‌ی چیزهایی که مانع پرستش خالصانه می شه، آزاد بشیم؛ در چنین جایگاهی خواهیم بود؛ و این امید ماست.

اما برای من، موضوع بسیار جالب در این متن، اینه که این امید چی کار می کنه؟ این امید، ما رو به جلو حرکت می ده؛ نسبت به آینده، مایوس نمی کنه؛ ما رو مثل چروم نمی فرسته. یادتونه؟ چروم بیچاره. در جلسه‌ی اول ویش کردیم. در جلسه‌ی گذشته، چروم رو دیدیم که وارد غار می شد. این امید، ما رو به غار نمی فرسته که منتظرش بشیم.

این امید، ما رو به دنیا می فرسته. حالا، کلام یوحنا در اینجا، مربوط به زندگی ما در دنیاست؛ چون کسی که این امید رو داره، خودش رو پاک می کنه؛ چنان که او پاکه. حالا، بیایید یه لحظه به این فکر کنیم. این برای دفاعیه‌ی فرهنگی دوران کنونی ما، چقدر قدرتمنده؟

در جلسه‌ی اول که اصطلاح «سردرگمی فرهنگی» رو بهتون گفتم، توسط جامعه‌شناسان مسیحی مطرح نشده بود. این جامعه‌شناسان می گفتند، «ما در دورانی هستیم که به همه چیز چنگ می زنیم؛ و هیچ اصلی حکمرانی نمی کنه. این دوران سردرگمی اخلاقی و فرهنگی.»

این چه شهادت قدرتمندی برای کلیساست؛ و چه شهادتی برای انجیله، که صرفاً قوم پاکي در این دنیا باشیم؟ چرا یوحنا به این اشاره می کنه؟ همه‌ی کسانی که این امید رو دارند، خودشون رو پاک می کنند. پس چرا یوحنا نمی تونست به راحتی بگه، «هر کسی که این امید رو داره، بسیار شاده.» این هم یه دفاعیه‌ی قدرتمنده، که وارد یه فرهنگ بشید و شاد باشید.

یه گروه از مسیحیان در آفریقا هستند؛ در یه قبیله‌ی خاص در آفریقا؛ که وقتی کسی مسیحی می شه؛ به جای اینکه بگن «می خوام مسیحی بشم»، می گن «می خوام عضو قومی بشم که سرود می خونند.» چون مسیحیان، تنها کسانی هستند که در این قوم، در طول روز، سرود می خونند؛ چون در برخورد با یأس و نومیدی مطلق و شرایط وحشتناک، بسیار شادند؛ اما شخص مسیحی، به عنوان کسی شناخته شده که سرود می خونه.

پس یوحنا نمی تونست بگه، «هر کسی که چنین امیدی داره، شاده؛ و خیلی سرود می خونه»؟ اما می گه، «خود را پاک می سازد.» ما کجاییم؟ در قرن یکم، در روم هستیم، که دچار زوال فرهنگی شده. ما به بعضی از اتفاقات فرهنگ موم نگاه می کنیم؛ و نه تنها دشمنی رو می بینیم، بلکه این اتفاقات رو می بینیم.

می دونید، در دهه‌ی ۱۹۲۰، یه گروه از مردان، در ساحل شهر آتلانتیک دستگیر شدند؛ چون بدون پیراهن، در ساحل بودند و به قوانین وقار و متانت در دهه‌ی ۱۹۲۰ اعتراض می کردند. ما مسیر زیادی رو طی کردیم. حالا نمی خوام حسرت عصر گذشته رو بخوریم؛ زمانی که همه باوقارتر بودند؛ و بنابراین بهتر بودند؛ و «ای کاش می تونستیم به اون دوران برگردیم.» منظورم این نیست.

اما منظورم اینه که اگه نزول اخلاقی واضحی رو می بینیم؛ این خلاف زوال قرن یکم در روم نیست. یوحنا دقیقاً می دونست

می‌خواد به ما چی بگه، که گفت اگه این امید رو داریم، خودمون رو پاک می‌کنیم. ایده‌ی زندگی به‌عنوان قوم پاک در این دوران، دفاعیه‌ی بسیار قدرتمنده.

حُب، اینجا چیزهای دیگه هم می‌تونیم بگیم. اگه این امید رو داریم، نه‌تنها پاک زندگی می‌کنیم، بلکه در این دنیا زندگی می‌کنیم. دیتریش بونهافر، نظر فوق‌العاده‌ای رو مطرح کرد. وقتی در زندان، در سلول شش در نُه نازی، در وسط جنگ بود.

ما می‌دونیم نتیجه‌ی این جنگ چی شد؛ اما در ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۴، مشخص نبود که این به کجا ختم می‌شه. او این‌طور می‌نویسه. در اون زمان، اینو می‌نویسه: «فرق بین امید مسیحی به رستاخیز و امید اسطوره‌ای به رستاخیز اینه که امید مسیحی، انسان رو به شکل کاملاً جدیدی، به زندگی‌اش در زمین برمی‌گردونه.» حالت اسطوره‌ای امید، گریزگرا بود. برای بیرون رفتن بود. ببینید بونهافر چی گفت. امید مسیحی، ما رو برمی‌گردونه؛ اما به شکل کاملاً جدیدی برمی‌گردیم و به شکل کاملاً جدیدی زندگی می‌کنیم. در ادامه می‌گه، «مسیحی، نمی‌تونه از تکالیف زمینی و سختی‌ها فرار کنه.»

شرایط ما متغیره؛ پس اجازه داریم درگیر دنیایی نشیم که در اون زندگی می‌کنیم. به‌هر حال اون‌ها با ما دشمنی می‌کنند و واقعاً نمی‌خوان حرف‌مون رو بشنوند، پس اجازه داریم اینو کنار بذاریم. نمی‌دونید زندگی بر اساس اخلاقیات مسیحی در قرن بیست‌ویکم، چقدر سخته؛ پس اجازه داریم اینو کنار بذاریم.

به نظرم، بونهافر درست می‌گفت، «مسیحی، راه‌گریز نداره»؛ و من اضافه می‌کنم، «بهونه‌ای برای تکالیف زمینی و سختی‌ها نداره»؛ اما مثل مسیح، «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟»؛ این اعلامیه‌ی مسیح روی صلیب بود؛ مثل مسیح، باید جام زمینی رو تا آخرش بنوشه.»

بعد بونهافر می‌گه: «این دنیا نباید پیش از موعد حذف بشه.» می‌شه یه لحظه به این فکر کنید؟ اگه در سلول زندان شش در نُه نازی هستید؛ به نظرم، می‌تونستید به این مرد اجازه بدید این کار رو بکنه. اگه می‌گفت، «من آماده‌ام از این دنیا برم»، می‌تونستیم بگیم، «ما اجازه می‌دیم این کار رو بکنی.» می‌خواید اینو نشون بدید؟ یه چسب بردارید و روی زمین، سلول شش در نُه رو نشون بدید. او با نیروهای توقف‌ناپذیر هیتلر، در چنین جایی زندگی کرد؛ و در این لحظه می‌گه، «این دنیا نباید پیش از موعد حذف بشه.» گوش کنید، اگه اعتماد ما به آینده؛ این گریزگرایی نیست. این امید، ما رو به دنیا برمی‌گردونه.

و کلام آخر اینه: این دنیا نباید پیش از موعد حذف بشه. باید به‌عنوان مسیحی در این دنیا و این لحظه زندگی کنیم. نمی‌تونیم حسرت عصر گذشته رو بخوریم که ای کاش همچنان در اون زمان بودیم. ما در دورانی زندگی می‌کنیم که خدا ما رو در اون گذاشته. می‌دونید، کلیسای اولیه، هر دو طرف رو دید. کلیسای اولیه‌ی پیش از کنستانتین، دوران دشمنی و جفا بود. بعد، کلیسای اولیه‌ی بعد از کنستانتین، دوران امنیت بود. شاگردی وفادارانه؛ در هر دو دوره، یه چالشه.

یکی از آثار بزرگ پیوریتن‌ها، «گوهر نایاب قناعت»؛ کاری از جریمایا بُروزه؛ و این طرز فکر رو از پولس می‌گیره: «خواه محتاج

باشم یا دولت‌مند؛ قناعت را آموخته‌ام.» این در شرایط ما هم صدق می‌کند. خواه در محیط خصومت‌آمیز باشیم یا محیط امن و دوستانه، همچنان با چالش‌شاگردی مواجه می‌شویم. شاید بهتر باشد که آب‌های آشنا و هدایت‌شونده‌ی محیط دوستانه رو ترک کنیم. شاید بهتر باشد که وارد قلمرو و آب‌های خصومت‌آمیز بشویم. مسئله اینه که آیا به‌عنوان شاگردان وفادار در دنیا مشغول می‌شویم یا اونو حذف می‌کنیم؟

پس امیدوارم که اعتمادمون به امید باشد؛ و این امیدی که باعث می‌شه شاگردانی بشویم که مسیح می‌خواد. اخیراً در پایان موعظه‌ی مارتین لوتر کینگ، اینو پیدا کردم. درباره‌ی رومیان باب ۱۲ موعظه می‌کرد. در این موعظه، درباره‌ی اصطلاح «ناسازگاری خلاقانه» صحبت می‌کرد.

شَدْرَک، میسْک و عِدْنَعُو؛ خلاقانه، ناسازگار بودند. دانیال؛ خلاقانه، ناسازگار بود. پولس؛ خلاقانه، ناسازگار بود. شاید بهتره که ما هم خلاقانه، ناسازگار باشیم. او می‌گه: «آیا با صدای طبلِ هم‌رنگی با جماعت و رعایتِ ادب، به حرکت‌مون ادامه می‌دیم یا به صدای طبلِی که از دور نواخته می‌شه، گوش می‌دیم؟ آیا به‌طرف صدای طنین‌اندازش می‌ریم؟ آیا فقط به‌طرف آهنگِ زمان می‌ریم؟ یا انتقاد و آزار رو می‌پذیریم و به‌طرف موسیقیِ ابدیت که نجات‌دهنده‌ی جانیه، می‌ریم؟ امروز، بیش از گذشته، با کلمات دیروز در کشمکش هستیم، «هم‌شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید.»

ما تحت فشار خواهیم بود که هم‌شکل فرهنگ بشویم. آیا خلاقانه، ناسازگاری خواهیم کرد و به تازگی ذهن‌مون، زندگی تبدیل‌یافته خواهیم داشت. زندگی با ارزش‌های مخالف؛ زندگی در برخورد با زوالِ فرهنگی، برای خلوص و پاکی می‌ایسته. در برخورد با بدگمانی؛ و در برخورد با ناامیدی؛ افرادی خواهیم بود که با خوشی شناخته می‌شویم. در برخورد با «چنگ انداختن به هر حقیقتی» که صرفاً سردرگمی اخلاقیه؛ آیا در واقع، برای الزاماتی که از کلام خداست، می‌ایستیم؟

یه روز، ما مثل او خواهیم بود. این امید ماست؛ اما امیدی نیست که اونو کنار بذاریم؛ و امیدی نیست که ما رو به غار بفرسته. این امید، ما رو به دنیا می‌فرسته؛ و ما می‌تونیم اعتماد کنیم. می‌تونیم به خدا اعتماد کنیم؛ به کلامش اعتماد کنیم؛ به مسیح اعتماد کنیم؛ به انجیل اعتماد کنید؛ و به امید اعتماد کنیم. پیغام، اینه. پیغام، اینه.

ممنونم.